

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۲

آیه ۱۷ - ۱۸

آیه و ترجمه

و اما ثمود فهدینهم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم صعقة العذاب الھون
بما كانوا یکسبون (۱۷)
و نجینا الذین ءامنوا و كانوا یتقون (۱۸)
ترجمه :

۱۷ - اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند، لذا صاعقه، آن عذاب خوار کننده، به خاطر اعمالی که انجام می دادند آنها را فرو گرفت.

۱۸ - و کسانی را که ایمان آوردند و تقوا را پیشه داشتند نجات بخشیدیم.

تفسیر:

سرنوشت قوم سرکش ثمود

بعد از توضیحی که در آیات گذشته پیرامون قوم عاد آمد در دو آیه مورد بحث از قوم ثمود سخن به میان آورده می گوید: «اما ثمود را هدایت کردیم (پیامبران صالح را با دلائل روشن به سوی آنها فرستادیم) ولی آنها نابینائی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند!» (و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی).

«لذا صاعقه عذاب خوار کننده به خاطر اعمالی که انجام می دادند دامن آنها را فرو گرفت» (فاخذتهم صاعقة العذاب الھون بما كانوا یکسبون).
آنها گروهی بودند که در سرزمین «وادی القری» (منطقه ای میان مدینه

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۳

و شام) زندگی داشتند، خداوند زمینهای آباد و خرم و سرسبز و باغهای پر نعمت به آنها داده بود، در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، عمرهائی طولانی، اندامهائی قوی و نیرومند داشتند، در ساختن بناهای محکم و پیشرفته چنان ماهر بودند که قرآن در آیه ۸۲ سوره حجر می گوید: در دل کوهها خانه های امن و امان می ساختند پیامبر بزرگشان با منطق نیرومند و

توأم با محبت فراوان، و همراه بامعجزه الهی، به سراغ آنان آمد، اما این قوم مغرور و از خود راضی نه تنهادعوت او را نپذیرفتند بلکه برای او و یاران اندکش، ناراحتیهای فراوان به وجود آوردند نتیجه آن این شد که خداوند این مغروران را به عذابی سخت و خوار کننده گرفتار ساخت.

در سوره اعراف آیه ۷۸ می‌خوانیم زمین لرزه‌ای شدید آنها را فروگرفت، و صبحگاهان جسمهای بی‌جان‌شان در خانه‌هایشان باقی مانده بود «فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین».

و در سوره حاقه آیه ۵ آمده است که «قوم ثمود به وسیله یک عامل ویرانگر نابود شدند» «فاما ثمود فاهلكوا بالطاغية».

و در سوره هود آیه ۶۷ می‌خوانیم که «قوم ستمگر ثمود به وسیله صیحه آسمانی از میان رفتند، در خانه‌هایشان به رو افتادند و مردند» «واخذ الذین ظلموا الصيحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین».

اما در آیات مورد بحث چنانکه دیدیم تعبیر به «صاعقه» شده است. ممکن است در ابتدا تصور شود که میان این تعبیرات منافاتی وجود دارد، ولی کمی دقت نشان می‌دهد که چهار تعبیر فوق به یک حقیقت بازگشت می‌کند: زیرا «صاعقه» چنانکه قبلا هم اشاره کردیم هم‌دارای صدای وحشتناکی است

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۴

که از آن میتوان به «صیحه» آسمانی تعبیر کرد، و نیز آتش سوزانی همراه دارد، و هم بر نقطه‌ای که فرود می‌آید تولید لرزه شدید می‌کند، و هم یک وسیله ویرانگر است.

در حقیقت بلاغت قرآن ایجاب می‌کند که ابعاد مختلف یک عذاب را با تعبیرات گوناگون در آیات مختلف بیان کند تا در نفوس انسانها تأثیر عمیقتری بخشد، در واقع آنها با عوامل مختلف مرگ‌آور در یک حادثه‌روبرو شدند که هر کدام به تنهایی برای نابودیشان کافی بود «صیحه‌ای مرگبار» «زمین لرزه‌های کشنده» «آتشی سوزان» و بالاخره «صاعقه‌ای وحشتناک».

ولی از آنجا که گروهی هر چند اندک به صالح ایمان آورده بودند و ممکن است کسانی سؤال کنند: پس سرنوشت آنها در میان موج وحشتناک صاعقه چه شد؟ آیا آنها نیز به آتش دیگران سوختند؟ قرآن در آیه بعد می‌افزاید: «کسانی را که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند نجات بخشیدیم» (و نجینا الذین آمنوا و

کانوا یتقون).

این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد، و آن گروه طاعی را کفر و اعمال سوئشان گرفتار عذاب الهی ساخت، و هر کدام می‌توانند الگوئی برای گروهی از این امت باشند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: از میان آنهمه جمعیت تنها یکصد و ده نفر! به صالح ایمان آوردند، و خداوند آن گروه اندک را حفظ کرد و به موقع نجات داد.

نکته:

انواع هدایت الهی

می‌دانیم هدایت بر دو گونه است: «هدایت تشریعی» که همان «ارائه طریق» و نشان دادن راه با تمام نشانه‌هاست، و «هدایت تکوینی» که «ایصال به مطلوب»

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۵

و رسانیدن به مقصود است.

در آیات مورد بحث هر دو یکجا جمع شده است نخست می‌گوید: «ما قوم ثمود را هدایت کردیم» این هدایت همان هدایت تشریعی و ارائه طریق است، سپس می‌افزاید: «آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند» این همان هدایت تکوینی و ایصال به مقصود است.

به این ترتیب هدایت به معنی اول که وظیفه مسلم انبیای الهی است حاصل شد، اما هدایت به معنی دوم که به اراده و اختیار هر انسانی بستگی دارد از سوی این قوم مغرور و خود خواه حاصل منتفی شد، چرا که آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند «فاستحبوا العمی علی الهدی».

این خود دلیل روشن و بارزی است بر مسأله آزادی اراده انسان و عدم اجبار او در اعمالش، و عجب اینکه با این صراحت و روشنی آیات باز بعضی از مفسران همچون فخر رازی به خاطر پیشداوری‌هایی که در مورد ترجیح مکتب جبر داشته‌اند در اینجا اصرار و پافشاری بر انکار دلالت آیه کرده‌اند و سخنانی گفته‌اند که از شأن یک محقق دور است.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۶

آیه و ترجمه

و یوم یحشر اعداء الله الی النار فهم یوزعون (۱۹)
حتی اذا جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصرهم و جلودهم بما كانوا
یعملون (۲۰)
و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء و هو
خلقکم اول مرة و الیه ترجعون (۲۱)
و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصرکم و لا جلودکم و لکن
ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون (۲۲)
و ذلکم ظنکم الذی ظننتم ببرکم ارداش فاصبحتکم من الخسرین (۲۳)

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۷

ترجمه :

۱۹ - به خاطر بیاورید روزی را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ
می‌برند، و صفوف پیشین را نگه می‌دارند تا صفهای بعد به آنها ملحق بشوند!
۲۰ - وقتی به آن می‌رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به اعمال آنها
گواهی می‌دهد!
۲۱ - آنها به پوستهای تن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آنها
جواب می‌دهند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا
ساخته، و او شما را در آغاز آفرید و بازگشتان به سوی او است.
۲۲ - شما اگر گناهانتان را مخفی می‌کردید نه بخاطر این بود که از شهادت
گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می‌کردید که
خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می‌دهید نمی‌داند!
۲۳ - آری این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب
هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید.

تفسیر:

در آیات پیشین سخن از مجازات دنیوی کفار مغرور و ظالمان مجرم بود، اما در
آیات مورد بحث از عذاب آخرت آنها سخن می‌گوید، و دردها و مصائب
دشمنان خدا را در مراحل مختلف قیامت طی چندین آیه تکان دهنده بر
می‌شمرد.

نخست می‌فرماید: «به خاطر بیاورید آن روز را که دشمنان خدا را جمع کرده
به سوی دوزخ می‌برند» (و یوم یحشر اعداء الله الی النار).

و برای اینکه صفوف آنها به هم پیوسته باشد «صفوف پیشین را نگه می دارند تا صفهای بعد به آنها ملحق شوند» و آنها را دسته جمعی روانه دوزخ می کنند (فهم یوز عون).

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۸

«زمانی که به آن می رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به اعمال آنها گواهی می دهد!» (حتی اذا ما جائوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون). چه شاهدان عجیبی؟ که عضو پیکر خود انسانند، و شهادتشان به هیچوجه قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنهها حاضر و ناظر بوده، و به فرمان الهی به سخن آمده اند! آیا شهادت اعضا از این طریق است که خدا درک و شعور و قدرت سخن در آنها می آفریند؟

یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر در آنها نقش بسته در آنجا که «یوم البروز» و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از اینگونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود، و می گوئیم «رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون»! همه این تفسیرها قابل قبول است، و در لابلای سخنان مفسران کم و بیش آمده.

البته هیچ مانعی ندارد که خداوند درک و شعوری در آنها ایجاد کند و از روی علم و آگاهی در آن محضر بزرگ شهادت دهند، شاید ظاهر آیات در بدو نظر نیز همین باشد، در مورد تسبیح و حمد و سجده ذرات جهان در پیشگاه خدا نیز جمعی را عقیده همین است.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۴۹

ولی معنی اخیر نیز چندان بعید به نظر نمی رسد، چرا که می دانیم هیچ موجودی در این عالم از بین نمی رود، و آثار گفتار و اعمال ما در اعضا و جوارح ما باقی میماند، و اتفاقا این «شهادت تکوینی» گویاترین شهادت غیر قابل انکار است، همانگونه که زردی و رنگ پریدگی گواهی غیر قابل انکاری بر ترس، و سرخی صورت گواهی بر خشم، یا شرم می دهد، و اطلاق

نطق بر این معنی کاملاً قابل قبول است. اما احتمال دوم که خداوند در آنها نطقی بیافریند بی آنکه در کی داشته باشند و یا اثر تکوینی را نشان دهند بعید به نظر می‌رسد، چون در این صورت نه مصداق گواهی تشریعی است، و نه گواهی تکوینی، نه عقل و شعوری در آن است و نه اثر طبیعی عمل، و در محضر دادگاه بزرگ الهی ارزش شهادت را نخواهد داشت.

قابل توجه اینکه جمله حتی ادا ما جائوها نشان می‌دهد که شهادت و گواهی اعضای پیکر انسان در دادگاه دوزخ است، آیا مفهوم این سخن این است که در دوزخ چنین گواهی صورت می‌گیرد در حالی که دوزخ پایان کار است؟ و یا اینکه دادگاه آنها در کنار جهنم بر پا می‌شود؟ احتمال دوم نزدیکتر به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر: منظور از «جلود»: «پوستها» (به صیغه جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور پوستهای قسمت‌های مختلف تن است، پوست دست و پا و صورت و غیر آن، و اگر در بعضی از روایات تفسیر به «فروج» شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن.

از سوی سوم این سؤال مطرح می‌شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوستها گواهان آن دادگاهند؟ آیا گواهان منحصر به اینهاست؟ یا اعضا دیگر نیز گواهی می‌دهند؟ آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود این است که علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه ۶۵ سوره یس می‌خوانیم:

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۰

و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون «دستهای آنها با ماسخن می‌گویند، و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می‌دهند».

در آیه ۲۴ سوره نور سخن از شهادت «زبان» و «دست و پا» به میان آمده: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم.

بنابراین به نظر می‌رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می‌گیرد و پوستهای تن نخستین اعضای هستند که با اعمال تماس دارند گواهان صف مقدمند.

به هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است، روزی است که تمام وجودانسان به سخن در می‌آید، تمامی اسرار او را فاش می‌کنند، که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می‌برد، اینجاست که «رو به پوستهای تن خود کرده، فریاد می‌زنند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟! (و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا).

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم، از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرائی نمودیم، شما چرا اینچنین؟! «

«آنها در پاسخ می‌گویند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را به سخن در آورده است» (قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء). خداوند ماءموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ماگذارده، و ما چاره‌ای جز اطاعت فرمان او نداریم، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده در ما نیز این توانائی را قرار داده است.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۱

جالب اینکه آنها تنها از پوست تنشان این سؤال را می‌کنند نه از سایر گواهان، مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیبت‌ر و شگفت‌انگیزتر، و از همه گسترده‌تر و وسیع‌تر است، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی‌خیزد، و این راستی حیرت‌آور است.

سپس ادامه می‌دهند: «او کسی است که شما را در آغاز آفرید، و باز گشت همه شما نیز به سوی او است» (و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون).

و باز می‌افزایند: «شما اگر گناهانتان را مخفی می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهایتان بر ضد خودتان بیم داشتید، شما اصلاً باور نمی‌کردید روزی اینها به سخن در آیند و بر ضد شما گواهی دهند» (و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم و لا جلودکم).

«بلکه مخفی کاری شما به خاطر این بود که گمان می‌کردید خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می‌دهید نمی‌داند» (و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون).

غافل از اینکه هم خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست، و از اسرار

درون و برون شما آگاه است، و هم ماموران مراقبت او همه جا باشما هستند، آیا هرگز می‌توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست‌تنتان عملی انجام دهید؟!

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۲

آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید که حتی ابزارهای گناه شما گواهانی هستند بر ضد شما! جمعی از مفسران شان نزولی برای این آیه نقل کرده‌اند که سه نفر از کفار قریش و طایفه بنی ثقیف که جمجمه‌هایی کوچک و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند، یکی از آنها به دیگران گفت: آیا شما فکر می‌کنید خداوند سخنان ما را می‌شنود؟! دیگری افزود: آهسته! اگر بلند بگوئیم می‌شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی‌شود. دیگری اضافه کرد: من فکر می‌کنم اگر صدای بلند را بشنود حتما صدای آهسته را هم می‌شنود! اینجا بود که آیه فوق نازل شد. به هر حال در آیه بعد می‌افزاید: «این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیانکاران شدید» (و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بریکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین). آیا این گفتگوها سخن خداوند است، یعنی گفتگوی اعضا و جوارح تاجمله «انطقنا الله الذی انطق کل شیء» تمام می‌شود، سپس سخن خداوند در زمینه

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۳

انحراف و بدبختی و گمانهای زشت آنها آغاز می‌گردد؟ یا اینکه اینها ادامه سخنان پوستهای اعضای تن انسان است. معنی دوم مناسبتر به نظر می‌رسد، و تعبیرات آیه با آن سازگارتر است، هر چند اعضای تن نیز این سخنان را به فرمان خدا و تعلیم او می‌گویند و نتیجه همه تقریباً یک چیز است.

نکته‌ها:

۱ - حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیات فوق به خوبی گواهی می‌دهد که گمان بد درباره خداوند به قدری خطرناک است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می‌گردد، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می‌کردند خدا اعمال آنها را نمی‌بیند، و سخنان آنها را نمی‌شنود، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.

به عکس حسن ظن درباره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است، چنانچه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: ینبغی للمؤمن ان یخاف الله خوفا کانه یشرف علی النار و یرجوه رجاءا کانه من اهل الجنة، ان الله تعالی یقول: و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم... ثم قال ان الله عند ظن عبده: ان خیرا فخیر، و ان شرا فشر: «سزاوار است بنده مؤمن آنچنان از خدا بترسد که گوئی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است، و آنچنان به او امیدوار باشد که گوئی اهل بهشت است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد، سپس امام (علیه السلام) افزود: خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه‌اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه‌اش بد است».

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۴

در حدیث دیگری از امام صادق از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است: آخرین کسی را که دستور داده می‌شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به اطراف خود نگاه می‌کند، خداوند بزرگ دستور می‌دهد او را برگردانید، او را بر می‌گردانند، خطاب می‌کند: چرا به اطراف خود نگاه کردی؟ و در انتظار چه فرمانی بودی؟ عرض می‌کند: پروردگارا! من درباره تو اینچنین گمان نمی‌کردم، می‌فرماید: چه گمان می‌کردی؟ عرض می‌کند: گمانم این بود که گناهان مرا می‌بخشی و مرا در بهشت خود جای می‌دهی! خداوند می‌فرماید: یا ملائکتی! لا، و عزتی و جلالی و آلائ و علوی و ارتفاع مکانی، ما ظن بی عبدی هذا ساعة من خیر قط، و لو ظن بی ساعة من خیر ما ودعته بالنار، اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة! ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمتها و مقام والا یم سوگند، این بنده ام هرگز گمان خیر درباره من نبرده، و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی‌فرستادم، گرچه او دروغ می‌گوید ولی با اینحال اظهار حسن ظن او را بپذیرید، و او را به بهشت برید، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هیچ بنده‌ای

نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود، و این همان است که می‌فرماید: (و ذلکم ظنکم الذی ظننتم ...).

۲ - گواهان در دادگاه قیامت:

هنگامی که می‌گوئیم در جهان دیگر همه انسانها محاکمه می‌شود ممکن است دادگاههایی را همچون دادگاههای عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده‌ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاهها در برابر قضات حاضر می‌شوند، و سؤال و جوابی صورت می‌گیرد، و حکم نهائی صادر می‌شود.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۵

ولی بارها گفته‌ایم الفاظ در آنجا مفهوم عمیقتری به خود می‌گیرد که گاه تصور مفاهیم آنها برای ما زندانیان دنیا مشکل، و گاهی غیر ممکن است، ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده مورد توجه قرار می‌دهیم حقایقی برای ما کشف می‌شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالا پرده بر می‌دارد، و نشان می‌دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است.

مثلا هنگامی که گفته می‌شود «میزان عمل» ممکن است این تصویر پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی درمی‌آید که در ترازوهای دو کفه‌ای وزن می‌شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می‌خوانیم علی (علیه السلام) میزان اعمال است، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگمرد عالم انسانیت سنجیده می‌شود، و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است وزن بیشتری دارد، و هر قدر بی شباهت و دور است وزن کمتری دارد، متوجه می‌شویم که میزان عمل در آنجا یعنی چه؟!

در مورد مساله «گواهان» نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشته، و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاههای دنیا مطلقا مطرح نیستند، ولی در آنجا نقش اساسی را دارند. به طور کلی از آیات قرآن استفاده می‌شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد.

۱ - از همه برتر و بالاتر «ذات پاک خداوند» است: و ما تکنون فی شان و ما

تستلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا كنا عليكم شهودا اذ تفيضون فيه:
«در هر حال که باشی و هر آیه‌ای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهی
ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن وارد می‌شوید» (یونس - ۶۱).
البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است، ولی لطف خداوند

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۶

و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است.

۲ - پیامبران و اوصیاء

قرآن می‌گوید: فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا:
«چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می‌آوریم، و تو را گواه بر
آنها قرار می‌دهیم» (نساء - ۴۱).

در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب کافی از امام صادق
(علیه السلام) می‌خوانیم: نزلت فی امة محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)
خاصة، فی کل قرن منهم امام منا، شاهد علیهم، و محمد (صلی الله علیه و آله
و سلم) شاهد علینا: فرمود: «این درباره امت محمد (صلی الله علیه و آله و
سلم) نازل شده که در هر قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان و
محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه بر همه ما است».

۳ - زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می‌دهند

قرآن می‌گوید: يوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون:
«در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب
شدند گواهی می‌دهد» (نور - ۲۴).

از آیات مورد بحث نیز استفاده می‌شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و
از پاره‌ای از روایات بر می‌آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام
داده‌اند گواهی می‌دهند.

۴ - پوستهای تن نیز گواهی می‌دهند

آیات مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می‌گفت، و حتی اضافه
می‌کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند پوستهای تن آنها به صورت
گواهانی بر ضد آنان در آیند آنها را مخاطب ساخته می‌گویند: چرا شما بر ضد
ما گواهی

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۷

دادید؟ آنها پاسخ می‌دهند: خدائی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است (فصلت - ۲۱).

۵ - فرشتگان

قرآن می‌گوید: و جائت کل نفس معها سائق و شهید «در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می‌شود در حالی که فرشته‌ای با او است که او را به سوی حساب سوق می‌دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می‌دهد» (ق - ۲۱).

۶ - زمین

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمان آن هستیم، و با انواع برکاتش از ما پذیرائی می‌کند، نیز دقیقاً مراقب ما است، و در آن روز همه گفتنی‌ها را می‌گوید، چنانکه می‌خوانیم: یومئذ تحدث اخبارها: «در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می‌کند» (زلزال - ۴).

۷ - زمان نیز از شهود است

گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده، ولی در روایات معصومین شاهد بر آن وجود دارد چنانکه از علی (علیه السلام) می‌خوانیم: ما من یوم یمر علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم! انایوم جدید، و انا علیک شهید، فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا، اشهد لک یوم القیامة: «هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌گذرد مگر اینکه به او می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازهای هستم و بر تو گواهم، در من سخن خوب بگو، و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم»،
به راستی عجیب است اینهمه گواهان حق، و شاهدان آن دادگاه بزرگ،

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۸

از زمان و مکان گرفته، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیا و اولیا، و برتر از همه ذات پاک خدا، مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما، و ما چه بیخبریم؟! آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملاً در مسیر حق و عدالت و پاکی و تقوا قرار دهد.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۵۹

آیه ۲۴-۲۵

آیه و ترجمه

فان يصبروا فالنار مثوى لهم و ان يستعتبوا فما هم من المعتبين (۲۴)
و قیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و حق علیهم القول فی
امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم كانوا خسرین (۲۵)

ترجمه :

۲۴ - اگر آنها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست، و اگر
تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند!
۲۵ - ما برای آنها همنشینان (زشت سیرتی) قرار دادیم، و آنها زشتیها را از پیش
رو و پشت سر در نظرشان جلوه دادند، و فرمان الهی درباره آنها تحقق یافت، و
به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند،
آنها مسلماً زیانکار بودند.

تفسیر:

همنشینان بد در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت دشمنان
خدا (اعداء الله) آمد در دو آیه مورد بحث به دو قسمت از مجازات دردناک آنها
در آخرت و دنیا اشاره می کند.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۰

نخست خداوند می فرماید: «اگر آنها صبر و شکیبائی کنند یا نکنند آتش
دوزخ قرارگاهشان است» و رهائی از آن امکان پذیر نیست (فان يصبروا فالنار
مثوى لهم).

«مثوی» از ماده «ثوی» (بر وزن هوی) به معنی قرارگاه و
محل استقرار است.

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۱۶ سوره طور است که می گوید: اصلوها فاصبروا
او لا تصبروا سواء علیکم: «در آتش دوزخ وارد شوید، می خواهید صبر کنید یا
نکنید تفاوتی برای شما نمی کند» و همچون آیه ۲۱ سوره ابراهیم سواء علینا
جزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص: «برای ما یکسان است خواه صبر کنیم یا
نکنیم راه نجاتی نیست».

سپس برای تاءکید این مطلب می افزاید: «و اگر آنها تقاضای رضایت و عفو
پروردگار نکنند بجائی نمی رسد و مورد عفو قرار نمی گیرند» (و
ان يستعتبوا فما هم من المعتبين).

«یستعتبون» در اصل از «عتاب» گرفته شده که به معنی
اظهـار خـشـونـت است، و مفهـومش این است که شخص گنهکار خود را

تسلیم سرزنشهای صاحب حق کند تا او را مورد عفو قرار دهد و راضی گردد، ولذا این ماده (استعتاب) به معنی استرضاء و تقاضای عفو نیز به کار می‌رود. سپس به مجازات دردناک دنیوی آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «مابرای آنها دوستان و همنشینان بداندیش و زشت سیرتی قرار دادیم، که همه چیز را در نظر آنان زینت دادند»، و زشتیها را زیبایی، و بدیها را نیکی معرفی نمودند

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۱

(و قیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم). «(قیضنا) از ماده «(قیض)» (بر وزن فیض) در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است، سپس در مواردی که افرادی کاملاً بر انسان مسلط می‌شوند، مانند تسلط پوست بر تخم مرغ به کار رفته است، اشاره به اینکه این دوستان تبیهکار و فاسد آنها را از هر سو احاطه می‌کنند، افکارشان را می‌دزدند، و چنان بر آنان چیره می‌شوند که حس تشخیص خود را از دست دهند، و زشتیها در نظر آنها زیبا می‌گردد، و چه دردناک است چنین حالتی برای انسان زیرا به آسانی در گرداب فساد فرومی‌رود، و درهای نجات به روی او بسته می‌شود. گاه ماده «(قیضنا)» در مورد تبدیل چیزی به چیزی نیز به کار رفته است بنابراین معنی و تفسیر آیه چنین می‌شود که دوستان صالح را از آنها می‌گیریم و بجای آنها دوستان فاسد به آنان می‌دهیم. همین معنی به صورت گویاتری در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره زخرف آمده است: و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون: «(بر آنها که از یاد خداوند رحمن رویگردان شوند شیاطین را می‌سازیم که همواره با آنان قرین هستند، این شیاطین آنها را از راه حق باز می‌دارند در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند)». و به راستی هنگامی که به جمع ظالمان و مفسدان و تبیهکاران نظر می‌افکنیم جای پای این شیاطین را در زندگی آنها بخوبی مشاهده می‌کنیم، اطرافیان اغواگر که آنها را از هر سو محاصره کرده بر مغز و فکر آنها چیره می‌شوند، و حقایق را در نظرشان وارونه جلوه می‌دهند. جمله ما «(بین ایدیهم و ما خلفهم)» (آنچه پیش رو و پشت سر آنهاست) ممکن است اشاره به احاطه همه جانبه این شیاطین و تزئین آنها باشد. این احتمال نیز داده شده است که منظور از «(ما بین ایدیهم)» لذات و زرق

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۲

و برق دنیا است و از «ما خلفهم» انکار قیامت و روز رستاخیز است. این تفسیر نیز ممکن است که «ما بین ایدیه‌م» اشاره به وضع دنیای آنها باشد، «و ما خلفهم» آینده‌ای که برای آنها و فرزندانشان در پیش است و معمولاً بسیاری از جنایات را به خاطر تأمین آینده آنها می‌کنند. سپس می‌افزاید: «به سبب این وضع اسفبار، فرمان عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند» (و حق علیهم القول فی امم قد خلقت من قبلهم من الجن و الانس).

سپس آیه را با این جمله پایان می‌دهد «آنها مسلماً زیانکار بودند» (انهم كانوا خاسرين).

این تعبیرات در حقیقت نقطه مقابل تعبیراتی است که در آیات بعد در مورد مؤمنان با استقامت می‌خوانیم که یاران آنها در این دنیا و آخرت فرشتگانند و به آنها بشارت می‌دهند که هیچ غم و اندوهی برای آنها نخواهد بود.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۳

آیه ۲۶-۲۹

آیه و ترجمه

و قال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه لعلكم تغلبون (۲۶)
فلنذيقن الذين كفروا عذابا شديدا و لنجزينهم اسواء الذي كانوا يعملون (۲۷)
ذلك جزاء اعداء الله النار لهم فيها دار الخلد جزاء بما كانوا بئائتنا يجدون (۲۸)
و قال الذين كفروا ربنا ارنا الذين اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا ليكونا من الاسفلين (۲۹)

ترجمه:

۲۶ - کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید!

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۴

۲۷ - به طور مسلم به کافران عذاب شدیدی می‌چشانیم، و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می‌دادند جزا می‌دهیم.

۲۸ - کیفر دشمنان خدا آتش است که در آن سرای جاویدشان است، جزائی است در مقابل اینکه آیات ما را انکار می‌کردند.

۲۹ - کافران گفتند: پروردگارا! آنهایی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود بگذاریم (و لگدمالشان کنیم) تا از پستترین مردم باشند!

تفسیر:

جنگال کنید تا صدای دلنواز قرآن را نشنوند!

به تناسب بحثهایی که درباره بعضی اقوام پیشین، قوم عاد و ثمود، در آیات گذشته آمد، و نیز به تناسب همنشینان بد سیرتی که حقایق را در نظر انسان وارونه جلوه می‌دهند، آیات مورد بحث گوشه‌ای از انحراف و بداندیشی مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مجسم می‌سازد. در بعضی از روایات آمده است که هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پر محتوای خداوند بلند می‌کرد مشرکان مردم را از او دور می‌کردند، و می‌گفتند: سوت و صفیر بکشید، و صدا را به شعر بلند کنید تا سخنان او را نشنوند!

قرآن مجید در آیات فوق به این معنی اشاره کرده، می‌گوید: «کافران گفتند: گوش به این قرآن فراموش کنید و به هنگام تلاوت آن لغو و باطل سردهید و جنگال کنید تا غالب شوید!» (و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه لعلکم تغلبون). این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت گسترده‌تر و خطرناک‌تری ادامه دارد که برای منحرف ساختن افکار مردم

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۵

و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت، محیط را آنچنان پر از جنگال می‌کنند، که هیچکس صدای آنها را نشنود، و با توجه به اینکه «و الغوا» از ماده «لغو» معنی گسترده‌ای دارد و هر گونه کلام بیهوده‌ای را شامل می‌شود، وسعت این برنامه روشن خواهد شد. گاه با جار و جنگال و سوت و صفیر. گاه با داستانهای خرافی و دروغین. گاه با افسانه‌های عشقی و هوس‌انگیز! گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته، مراکز سرگرمی و فساد، و انواع فیلمهای

مبتذل، و مطبوعات بی‌محتوای سرگرم‌کننده، و بازیهای دروغین سیاسی و هیجانهایی کاذب، و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد به وجود می‌آورند.

و از همه بدتر اینکه گاه بحثهای بیهوده‌ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می‌کنند و چنان آنها را به قیل و قال درباره آن وا می‌دارند که هرگونه مجال تفکر در مسائل بنیادی از آنها گرفته شود.

ولی آیا مشرکان توانستند با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند؟ نه! آنها و شیطنتهایشان بر باد رفت، و قرآن روز به روز گسترده‌تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت.

آیه بعد به مجازات شدید این گونه افراد اشاره کرده می‌فرماید: «به‌طور مسلم به کافران - و در صف مقدم آنها، افرادی که مردم را از شنیدن آیات الهی باز می‌داشتند - عذاب شدیدی می‌چشانیم» (فلنذيقن الذين كفروا عذابا شديدا).

این عذاب ممکن است در دنیا به صورت اسارت و کشته شدن به دست لشکریان ظفرمند اسلام باشد، و یا در آخرت، و یا هر دو.

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۶

«و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می‌دادند کیفر می‌دهیم» (ولنجزيهم اسوء الذی كانوا يعملون).

چه عملی بدتر از کفر و شرک، و انکار آیات الهی، و مانع شدن مردم از شنیدن سخنان حق است؟

با این که مجازات همه اعمال خود را خواهند دید چرا تنها روی «اسوء» (بدترین آنها) تکیه شده است؟

این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که موضوع مجازات را با تاء کید و تهدید جدی‌تری روشن سازد و نیز اشاره‌ای باشد به مانع شدن مردم از شنیدن صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگ خدا.

تعبیر به «کانوا يعملون» دلیل بر این است که بیشتر روی اعمالی تکیه می‌شود که پیوسته آن را ادامه می‌دادند، و به عبارت دیگر یک لغزش دفعی نبوده بلکه یک برنامه همیشگی برای آنها بوده است.

سپس برای تاء کید بیشتر می‌افزاید: «این کیفر دشمنان الهی است، آتش سوزان جهنم»! (ذلک جزاء اعداء الله النار).

اما نه آتشی موقتی و زودگذر بلکه «برای آنها در آتش، خانه ابدی است»
(لهم فیها دار الخلد).

آری «آنها به این عذاب شدید و دردناک مجازات می شوند، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند» (جزاء بما کانوا بایاتنا یجحدون).

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۷

نه تنها آیات الهی را انکار می کردند، بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن باز می داشتند.

«یجحدون» از ماده «جحد» (بر وزن عهد) به طوری که راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی نفی چیزی است که در دل اثبات آن است، یا اثبات چیزی که در قلب نفی آن است، و به تعبیر دیگر انکار کردن واقعیات با علم به آنها است و این بدترین نوع کفر است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ۱۵ صفحه ۴۱۲ ذیل آیه ۱۴ نمل مطالعه کنید).

از آنجا که انسان وقتی به بلائی مبتلا می شود مخصوصا اگر بلای سخت و سنگینی باشد به فکر مسبب اصلی می افتد، تا او را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد، گاه می خواهد اگر دستش برسد عامل اصلی را قطعه قطعه کند، لذا در آخرین آیه مورد بحث به چنین حالتی که برای کفار دردوزخ پیدا می شود اشاره کرده می فرماید: «کافران می گویند: پروردگارا! آنهائی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر پای خود بگذاریم، لگدمالشان کنیم! تا از پستترین مردم باشند»! (و قال الذین کفروا ربنا ارننا الذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین).

آنها یک عمر بالای سر ما بودند، و ما را به مسیرهای بدبختی کشاندند، اکنون آرزوی ما این است که آنها را زیر پا قرار دهیم، تا سوز دل ما فرو نشیند! همان کسانی که به ما می گفتند: گوش به سخنان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ندهید، او ساحر است، او مجنون است، و هذیان می گوید، آنها جار و جنجال می کردند تا ما صدای او را نشنویم و آهنگ دلربایش در دل ما مؤثر نشود، از رستم و اسفندیار و افسانه های دیگر به هم می بافتند تا ما را سرگرم کنند، حالا می فهمیم که آب حیات جاویدان در سخنان او جاری بوده، و نغمه های دلنوازش همچون نفس مسیحا مردگان را

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۲۶۸

زنده می کرده، ولی افسوس که دیگر دیر شده است.
بدون شک منظور از جن و انس در اینجا گروه شیاطین و انسانهای
اغواگر شیطان صفت هستند، نه دو شخص معین، و تشنیه بودن فعل در جایی
که فاعل دو گروه باشد مانعی ندارد، همانگونه که در آیه «فبای الاء
ربکما تکذبان» آمده است.

بعضی از مفسران در تفسیر جمله «لیکونا من الاسفلین» چنین گفته اند:
منظور این است که اغواگران جن و انس در پائین ترین درکات جهنم قرار
گیرند، ولی ظاهر همان معنی است که قبلا گفته شد و آن اینکه آنها از شدت
خشمشان می خواهند این اغواگران که در دنیا برترین مقام را داشتند در آنجا
زیر پای پیروانشان قرار گیرند و مقام پستترین را داشته باشند.

بعدها

فترت

قبله